



جلد ۸

دفتر خاطرات

# هیولاها

استیمانت  
و برق دزدکها

تروی کامینگز  
ترجمه‌ی نیلوفر امن‌زاده

# بیست سؤالی

هنوز تعطیلات تابستانی تمام نشده بود، اما قرار بود ایکساندر امتحان بدهد. امتحان ریاضی یا دیکته نبود. یک امتحان فوق‌سری درباره‌ی هیولاها بود که دو دوست صمیمی ایکساندر، ریپ و نیکی، برایش طراحی کرده بودند.



آلكساندر مدامش را برداشت و مشغول نوشتن شد.

### امتحان فوق سري هيولاها

نام: آلكساندر باب  
 سايز كفش: سي وشش  
 تولد: ۳۰ اسفند  
 سوپ مورد علاقه: نودل مرغ

۱. هيولاهاي بادكنكي، هوا مي فورند. (صحيح) / غلط

۲. يك سرخ آشام بگشيد.  
 يك هيولاي خوب (سلام نيكي!)  
 از نور خورشيد دوري مي كند.  
 تووي تاريكي به خوبي مي بيند.  
 چيزهاي قرمز و آبدار را خيلي دوست دارد.

او سؤالها را پشت سر هم جواب مي داد: "صحيح! غلط! همهي گزينهها! مراقب باش غذاي هيولاها نشوي!"  
امتحان راحتی بود تا اين كه آلكساندر به سؤال ۲۰ رسيد.

۲۰. بولندوترين هيولاي دفترچه كدام است؟

حلزون / فاضلاب / انجمنار بندي

راسوي دندان خنجري؟

**دينگ!** ريپ زنگ پايان را زد و گفت: «وقت تمام است كوچولو!»

نيكي گفت: «بگذار ببينيم چه كار كردي!»

ريپ، نيكي و آلكساندر، اعضاي گروه "مأموران فوق سري مبارزه با هيولاها" بودند. آنها تووي يك واگن قديمي، وسط جنگل دور هم جمع شده بودند. اين واگن، مقر "م.ف.م.ه" بود.

آلكساندر، برگهي امتحانش را به نيكي داد.

نيكي گفت: «آفرين قورباغهي دماغو. تو يك هيولاكش درجه يك هستي. شايد هم درجه دو. سؤال آخر را اشتباه جواب دادی.»

آلكساندر گفت: «پووف... حالا كدام هيولا از بقيه بولندوتتر است؟»

نيكي يك دفترچه ي كهنه را بالا گرفت. روي جلد آن نوشته شده بود: "م.ف.م.ه"

تووي اين دفترچه پُر از تصوير هيولاها بود. نيكي دفترچه را باز كرد و آن را به آلكساندر داد.

